

مخدومان ملت یا خائنان این ولایت؟

غلامرضا خاکی

www.gholamrezakhaki.com

بی مزد بود و بی منت هر خدمتی که کردم

یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت

حافظ

اشاره:

یک از دانشجویان فایل سخنرانی آقای مهندس زنگنه وزیر سابق نفت در جمعی را برایم ارسال کرد. ایشان در این فایل توضیحاتی درباره سیر تاریخی پرونده مشهور **گرسنت** ارائه می کند. در انتهای سخنانشان می گویند: اگر من می دانستم که اینطور می شود هرگز از اول پایم را در دولت نمی گذاشتم و چنین قراردادی را امضا نمی کردم، سپس گلایه‌هایی را مطرح می کند و چنان آشفته و احساساتی می شود که به خود ناسزا می گوید...

در جستجوی پاسخی در تاریخ ایران

خودناسزاگویی جناب وزیر نفت سابق، پرسشی را در من زنده کرد که حدود سه دهه است به عنوان یک معلم مدیریت با آن درگیرم. سئوالی که متن‌های تاریخی را می‌کاوم شاید برای آن پاسخی پیدا کنم و رازهای تنگنای عمل ناظر بر منافع ملی را در منطق ماروپله‌ای در سیر زیگزاگی تاریخ ایران بفهمم. ۱۰ در یابم چرا سرانجام بسیاری از کارگزاران و خیرخواهان ایران در هر لباس و موقعیتی که بوده و هستند، در فضای عمومی (نه نزد خواص) نیک نمی‌افتد و در پایان عمر خویش بی حیثیت و آبرویشان می‌سازند و شخصیت‌شان را به انواع تهمت‌ها لکه‌دار می‌گردانند؟ این اوضاع وقتی اسفانگیز می‌شود که این همه کارهای خلاف عقل و اخلاق و مصلحت، جملگی به نام مقدسات و خدا و پیغمبر انجام گیرند. بررسی تاریخ ایران از دیرباز نشان می‌دهد گاه عرصه بر بسیاری از خادمان مردم چنان سخت شده که از حضور در دستگاه و دیوان و دولت پشیمان شده و ترک یار و دیار کرده و در گوشه غربت به یاد مام وطن می‌گریند، عده‌ای هم در گوشه‌های از کشور منزوی شده و در مقیاسی کوچک، گذران امور می‌کنند

و رنج می برند در حالی که اینان می توانستند در عرصه های بزرگ ایفای نقش کنند. پشیمانی بسیاری از این افراد تا آنجا ژرفا پیدا می کند که به دیگران نیز توصیه می کنند هرگز به به عرصه کار در دولت و حکومت نیایند و عطای سعادت (دولت) را به لقای مفارقت از آن ببخشند و جان و آبرو و مال خود را در امان دارند، و حتی اگر می توانند راهی دیارهای دیگر شوند. باشد که اگر عایدتی نمی جویند، حداقل عاقبتی بد نیابند. این می شود که نظام اجرایی عمومی ایران، از وجود نیروهای ناکارآمد روز به روز خالی تر شده و دولتها در ایجاد رضایت عمومی ناکارآمدتر از پیش ۲۰

سرنوشت خادمان ایران در طول تاریخ بویژه از عهد قاجار به این سو، این پرسش را پیش می آورد که چرا این معشوق (دولت) ایرانی، بیشتر به کام محافظه کاران، چاپلوسان، ریاکاران و منافقان است و برای آنان دلبری می کند و عاشقان خطر جو و شجاع و نوآور خویش را ناکام و نامراد و بی آبرو می کند؟ چرا آنان که در

۲ شاید یکی از دلایل شیوع تصوف تخریری و انزوا و انفعال در جامعه ایران نیز چنین عاقبت های شومی باشد که فرهیختگان از جامعه، بناچار زاویه گرفته و *رجاله گان* و کاسه لیسان میدان داری کرده اند. روانشناسی زدگی و رواقی گری در میان فرهیختگان معاصر ایرانی نیز جلوه ای از همین به احساس بن بست رسیدن در عرصه عمل عمومی است.

دوران وکالت و صدارت خود، مزورانه و ریاکارانه، منافع فردی و حزبی و گروهی خود را می‌جویند همواره برندگان بازی‌اند و بر خر مراد سوارند؟..

براستی چرا چنین منطقی در تاریخ ایران نهادینه شده و در هر دورانی شیوه‌ای نو می‌یابد و دگرگون نمی‌گردد؟ از گذشته رنگین‌کمانی از اتهامات مزدکی‌گرایی، اباحه‌خواهی، قرمطی‌دوستی، رافضی‌بودن و شایع‌سازی کلمه‌قبیحه آزادی... بر سپهر سیاست ایران سایه افکنده است. این ماجرا تا به امروز تداوم دارد که کسانی در تربیونهای جامعه و بویژه در رسانه ملی (!؟) یک طرفه تهمت بزنند و بروند و آب از آب تکان نخورد و ساعت بعد هم کارشناس دینی تشریف بیاورد و در برنامه دیگری با افتخار از تاکید اسلام بر حفظ آبروی مومن داد سخن دهد.^۳

^۳ پیامبر اکرم(ص) می‌فرمایند: "همه چیز مسلمان، از مال، آبرو و خونس بر مسلمان دیگر حرام است. هرگاه مومن برادر دینی خود را متهم نماید، ایمان او آب می‌شود و از بین می‌رود همان طوری که نمک در آب حل می‌شود و از بین می‌رود". در حدیث دیگری فرمودند: "وقتی پروردگارم عزوجل مرا بالا برد(در معراج) به قومی گذشتم که ناخن‌های مسین داشتند و صورت و سینه خویش را می‌خراشیدند، گفتم ای جبرئیل این‌ها چه کسانی هستند؟ گفت: اینان آن کسانی‌اند که گوشت مردم خوردند و از عرض و آبرویشان سخن کنند". در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: المومن اعظم حرمة من الکعبه حرمت مومن از حرمت کعبه بالاتر است.

باری، این منطق حاکم بر تاریخ ایران باعث شده تا همیشه انواع مغالطه‌ها و تکنیک‌های فرساینده روانی در هر مقطعی شکل گیرد، و سخن‌های عوام‌پسند و منحرف ساز تکرار شوند و عرصه را بر خادمان ایران تنگ کنند تا از این طریق بتوانند اصلهایی را فرع کنند و حاشیه‌هایی را متن...

شمشیر داموکلس کرسنت ۴

بیش از دو دهه است که وضعیت یک پرونده نفتی، همچنان لاینحل مانده و تبدیل به استخوانی لای زخمی چالش‌های ایران شده است. هرچندگاه یکبار در آتش این پرونده می‌دمند تا مسائل مهم کشور در مبارزات انتخاباتی مبهم بماند و به آن پرداخته نشود و موضوع در سخن عام افتد و دستمایه بحثها گردد...

بنده به درستی یا نادرستی اتهامات و دفاعیات طرفین کاری ندارم زیرا با اندک آشنایی که با مقولات نفتی دارم میدانم داوری در یک پرونده نفتی به صلاحیتهای چندگانه حقوقی، مدیریتی و

۴ در ادبیات سیاسی «شمشیر داموکلس» از این داستان اساطیری گرفته شده که مقصود از آن در مباحث معمولی سیاسی و اجتماعی عبارت است از خطر دائمی و تهدید مداومی را می‌رساند که از جانب انواع مختلف وابستگی، متوجه استقلال اقتصادی و سیاسی آن کشور می‌شود

کارشناسی در مقیاس بین المللی نیاز دارد. آنچه که منظور نظر دارم این است که چرا فضای کار نوآورانه در مقیاس های بزرگ در بخش دولتی به گونه ای شده که هر کس اگر دست به کاری متهورانه در راستای منافع ملی بزند باید کارش به جایی برسد که مانند مهندس زنگنه به خود ناسزا بگوید؟ چرا نظام قضایی ما آنقدر شفاف و سریع و اعتماد آفرین عمل نمیکند که فضای عمل در نقشه های دولتی برای فرهیختگان و خردورزان و کارشناسان مستقل کشور بویژه جوانترها، شادمانه، امیدوارانه شود تا آنان متهورانه در آرزوی ورود به عرصه خدمات ملی در چارچوب نقشه های دولت باشند، و نه این که از این عرصه بگریزند. حتی کار به جایی رسیده که در سطوح کارمندی آن کس که در بازار دلالی امکانی داشته باشد نیز مایل ورود به دولت نیست. این اوضاع به نفع چه کسانی است؟ چرا فرهنگ سیاسی کشوری که منادی اخلاق و دیانت در جهان است اینگونه شده باشد که برای فرو کوفتن خصم (!؟) عده ای راضی به آن بشوند که میلیاردها و میلیون ها دلار، سرمایه کشور هدر برود و هر روز بر دهکهای

پایین و فقرای آن افزوده شود؟ تاریخ چه قضاوتی خواهد کرد که ما اینگونه پرونده‌ای را مفتوح نگه داشته‌ایم تا برای کمپین سازی و جریان‌سازی زنده بماند که با آن شور انتخاباتی ایجاد کرد. آیا هیچ می‌بینیم از فرط شورآفرینی‌های گذشته این آشپزان، آش احساس حضور مردم چه بی‌نمک شده است؟!

آیا این کارها، مصداق همان ادعائی است که بازیگران سیاست اعلام می‌کنند؟ یعنی همان‌هایی که می‌گویند ما برای انجام تکلیف و رضای الهی در پی مناصب دولت آمده‌ایم. راستی آنان این تکلیفها را بر اساس کدام شایستگی‌ها فهمیده‌اند و چگونه تشخیص که رضایت‌خدا در این کارهاست؟